

## اشکال چهارم بر ادله صحت قرارداد اختیار معامله

صغری: قرارداد اختیار معامله از مصادیق بیع ازمانی و بیع موقت است.  
کبری: بیع ازمانی با توجه به ادله‌ای که در جای خودش مطرح شده است، باطل است.  
نتیجه: این قرارداد باطل می‌باشد.

## بررسی کبروی اشکال

دو نوع بیع ازمانی مطرح می‌باشد:

۱. بیع ازمانی متناوب: یعنی ملکی را دائمی خریداری می‌کند یا به صورت دائمی این ملک را می‌فروشد ولی این ملکیت برای این شخص به صورت مستمر نیست بلکه به صورت متناوب می‌باشد، مثلاً سالی یک ماه از ویلایی را خریداری می‌کند که در این صورت تا نفروخته است مالک این ویلا در آن ماه در هر سال، او می‌باشد.  
این روش از خارج وارد کشور ما شده است و در حال رواج می‌باشد.  
ولی مشابه این نوع از معامله - نه دقیقاً عین همین - در گذشته بین کشاورزان وجود داشته است که هر کدام یک ساعتی خاص در هفته سهم آب داشته‌اند و مالک همان زمان از آب بوده‌اند و گاهی این ملکیت ازمانی خود را می‌فروخته‌اند - ظاهر این معاملات شبیه بحث ما می‌باشد هر چند دقیقاً بیع ازمانی نباشد و جای بحث داشته باشد - .  
این نوع فعلاً محل بحث ما نمی‌باشد.
۲. بیع موقت: ملکیت یک کالا را فقط در زمانی خاص خریداری می‌نماید.  
که اگر بخواهیم برای این نوع از بیع یک مورد مشابه بیان کنیم، بیع شرط می‌باشد به این صورت که مثلاً شخصی که پول نیاز دارد، کالایی را می‌فروشد ولی هنگام معامله با خریدار شرط می‌کند که اگر تا یک سال آینده پول او را حاضر کند، پول را به او بدهد و او هم کالا را به فروشنده اولیه پس بدهد.  
هر چند این مثال با محل بحث فرق دارد زیرا که در بیع موقت، خود بیع تمام می‌شود ولی در بیع شرط، بحث خیار و فسخ و انفساخ می‌باشد، ولی برای تقریب ذهن به بیع موقت، مفید می‌باشد.  
مشابه دیگر برای این نوع از بیع که مشابهت زیادی به این نوع بیع دارد، عقد موقت در نکاح است که ۶ ماهه عقد می‌خوانند و بعد از ۶ ماه خود عقد تمام می‌شود.  
محل بحث ما این می‌باشد که این نوع از بیع ازمانی (بیع موقت) صحیح می‌باشد یا خیر؟

## ادله صحت بیع موقت

ادله‌ای که می‌توان برای صحت نوع دوم از بیع ازمانی، اقامه نمود شبیه همان ادله‌ای است که برای اصل قرارداد اختیار معامله بیان شده است که عبارت بودند از تمسک به «او فوا بالعقود»، «احل الله البیع»، «تجارة عن تراض» و «الناس مسلطون علی اموالهم» به این صورت که مثلاً شخصی خانه‌اش را یکساله به دیگری فروخته است و بعد از یک سال، خانه به ملک مالک اول برمی‌گردد، این نیز نزد عرف «بیع» محسوب

می شود فلذا مشمول «احلّ الله البيع» می شود و از طرفی «عقد» است و مشمول «اوفوا بالعقود» می شود و یا «تجارة» است و مشمول «تجارة عن تراض» می شود و... فلذا از این طریق حکم به صحت این معامله می کنیم.

## اشکال اول به ادله صحت بیع موقت

ملک موقت معقول نیست و اعتبار عقلانی ندارد فلذا بعضی قائل شده اند که وقف موقت نیز باطل است. فلذا سالبه به انتفاء موضوع است و اصلاً این کار مصداق بیع نمی باشد تا مشمول ادله عام باب معاملات شود زیرا که در صورتی بیع معقول خواهد بود که تملیک موقت معقول باشد و تملیک موقت در صورتی معقول است که مالکیت موقت معقول باشد، زیرا اگر مالکیت چیزی معقول نبود، نمی توان آن را تملیک کرد فلذا در این جا نیز نمی توان محدوده ای از زمان این کالا را به دیگری فروخت، در نتیجه بیع موقت وجود ندارد.

## جواب اول به اشکال اول

بیع همواره تملیک نیست و اشکال شما تنها در جایی وارد است که نتیجه بیع تملیک باشد ولی اگر بیع، تملیک نبود مثل جایی که می خواهد حق را بفروشد که در این جا حق خود را به دیگری تملیک نمی کند بلکه حق خود را به دیگری واگذار می کند و منتقل به او می کند و در مقابل پول دریافت می کند.

فلذا اگر کسی قوام بیع را به تملیک بداند، اشکال وارد است و در این صورت دیگر «ملک موقت» نداریم ولی طبق مبنای ما که قوام بیع را به تملیک نمی دانیم در زمانی که مبیع، عین باشد و عین را واگذار می کنیم، تملیک رخ می دهد ولی اگر حقی را واگذار کردیم، تملیک نیست بلکه شخص فروشنده واجد حق می شود نه این که مالک حق شده باشد و همچنین در فروش منفعت نیز، تملیک رخ نمی دهد. حضرت امام در مثال خرید و فروش عقرب می فرمایند که با اینکه خرید و فروش رخ داده است ولی نه فروشنده مالک بوده است و نه خریدار مالک است ولی با این حال صدق بیع می کند.

پس اشکال اخص از مدعا می شود و نمی توانید بگویید که بیع موقت همواره باطل است. و در بحث ما نیز این اشکال اصلاً وارد نیست زیرا که در محل بحث، مبیع حق است (حق خرید یا حق فروش) فلذا تملیک رخ نمی دهد تا اشکال وارد شود.

## جواب دوم به اشکال اول

که این جواب در کلمات مرحوم سید یزدی وجود دارد، ایشان می فرمایند که:<sup>۱</sup>  
ملک موقت داریم و معقول است (هرچند در کلمات فقهای زیادی گفته شده است که ملک موقت معقول نیست) و حتی وقف موقت نیز از این جهت مشکلی ندارد.

۱. حاشیه المکاسب (للیزدی)؛ ج ۱، ص: ۶۶:

الثالث هل يعتبر في حقيقة البيع كون التملك فيه مطلقاً أو لا بل هو أعم منه ومن التملك الموقت وبعبارة أخرى إذا قال بعتك هذا إلي شهر هل هو بيع وإن كان فاسداً شرعاً أو أنه ليس ببيع هذا إذا لم يكن الأجل للمملوك وإلا فلا إشكال كما إذا قال بعتك لبن هذه الشاة إلي شهر أو ثمر هذا الشجر إلي كذا والأقوي هو الأول لا لعدم معقولية التملك الموقت كما قد يتخيل كيف وهو واقع في الوقف بناء علي كونه تمليكا كما هو الأشهر الأقوي بل لعدم الصدق عرفاً أو الشك فيه وهو كاف في الحكم بالعدم كما لا يخفي

ملکیت یک چیز عقلائی و اعتباری است نه اینکه تکوینی باشد فلذا باید دید که عقلاء ملکیت موقت را در اعیان نیز معتبر دانسته اند یا خیر؟ اگر در اعیان نیز عقلاء ملکیت موقت را اعتبار کرده باشند، حق با ایشان می‌باشد.

البته مفروض است که در تملیک منافع عقلاء ملکیت موقت را معتبر می‌دانند، فلذا بعضی از فقها اجازه را تملیک منافع تعریف کرده‌اند، یعنی که ملکیت موقت در منافع را معقول می‌دانند و در آن موارد اعتبار شده است، به طور مثال گفته بشود در اجازه منافع خانه‌ای را در ۶ ماه به ملکیت شخص مقابل (مستاجر) در می‌آورند و حتی بعضی فراتر از این را فرموده‌اند و گفته‌اند که اجازه تملیک عین است (نه تملیک منافع) به صورت موقت - مرحوم محقق اصفهانی این مطلب را مطرح کرده است و اشکال گرفته است - به این صورت که در اجازه، مستاجر به مدت ۶ ماه مالک خانه می‌شود و در این ۶ ماه می‌تواند از منافع خانه استفاده کند و البته باید توجه داشت که یکی از آثار ملکیت موقت این است که نمی‌تواند این عین را به کسی دیگر بفروشد یا اینکه حق ندارد که عین را از بین ببرد بلکه باید عین را نگه دارد که بعد از ۶ ماه به مالک اول، عین را بازگرداند.

پس به طور خلاصه جواب از اشکال این است که: ملکیت موقت امر تکوینی نیست که بخواهیم بررسی کنیم آیا از حیث فلسفی معقول می‌باشد یا خیر؟ بلکه امری اعتباری و عقلائی است فلذا اگر عقلاً معتبر بشود، معقول و معتبر می‌باشد و در غیر این صورت معقول و معتبر نمی‌باشد.

البته نیاز نیست که از ابتدای خلقت حضرت آدم «علی نبینا و آله وعلیه السلام» ملکیت موقت امری معقول و معتبر نزد عقلاء بوده باشد تا بگوییم که معقول است بلکه مانند بسیاری دیگر از امور اعتباری که به مرور زمان معتبر شدند، همین که این نوع از ملکیت نیز به مرور زمان معتبر شده باشد برای معقولیت و معتبر بودن این نوع از تملیک (تملیک موقت) کافی است.

پس مشکلی ندارد که ملکیت موقت در جوامع اولیه و ثانویه و حتی در صدر اسلام وجود نداشته باشد ولی اگر همین الان عقلاء ملکیت موقت را معتبر کردند، امری معقول و معتبر می‌شود فلذا تابع اعتبار عقلاء می‌باشد.

پس نمی‌تواند مستشکل اشکال کند که ملکیت موقت، معقول و معتبر نیست پس این بیع باطل است زیرا که می‌توان جواب داد که در زمان ما عقلاء چنین ملکیتی را اعتبار کرده‌اند فلذا معتبر و معقول می‌شود و تنها در همان زمانی که چنین تملیکی معقول نبوده است، بیع موقت سالبه به انتفاء موضوع بوده است ولی این که در گذشته این گونه بوده است ربطی به الان ندارد.

و وقتی که این ملکیت معقول و معتبر نزد عقلاء شد، شبیه همان بیانی که برای مشروعیت بورس بیان کردیم و به امثال دلالت التزامی عموماً باب بیع تمسک کردیم، در این جا نیز مطرح می‌شود و این نوع از بیع نیز مشروع می‌گردد.

فلذا نتیجه می‌گیریم که در زمانی که ملکیت موقت نزد عقلاء معتبر باشد دیگر هم بیع موقت و هم اجازه موقت و هم هبه موقت و... تصویر دارد و می‌توان به دلالت التزامی عموماً موجود در هر یک از این ابواب تمسک کرد و از این طریق مشروعیت این موارد را نیز اثبات کرد.

**نتیجه:** اشکال اول وارد نیست و ملکیت موقت نیز تصویر دارد و معقول است.

## اشکال دوم به ادله صحت بیع موقت

این اشکال را سید یزدی مطرح نموده‌اند:

۱. الإجارة (للأصفهانی)، [تعریف الإجارة] ص: ۳ و ۴.

۲. حاشیه المکاسب (للیزدی)؛ ج ۱، ص: ۶۶: الثالث هل يعتبر في حقيقة البيع كون التملك فيه مطلقاً أو لا بل هو أعم منه ومن التملك الموقت... والأقوي هو الأول لا لعدم معقولية التملك الموقت كما قد يتخيل كيف وهو واقع في الوقف بناء على كونه تملكاً كما هو الأشهر الأقوي بل لعدم الصدق عرفاً أو الشك فيه وهو

قوام بیع به ابدیت است و به عبارت دیگر قوام بیع به تملیک ابدی و تأبید است، فلذا اگر کسی کالایی را یک ساله بفروشد، به آن اطلاق بیع نمی‌کند.

فلذا در مفهوم بیع، ابدیت اخذ شده است و مقصود از ابدیت همان چیزی است که در عقد لازم نکاح گفته می‌شود که این دو با هم زن و شوهر هستند مگر این که با سببی مثل طلاق و فوت این نکاح قطع شود و همین طور در بیع نیز می‌گوییم که کالایی که وارد ملک مشتری می‌شود برای خروج از ملک نیاز به سببی همچون عقد دیگر، فسخ یا اقاله و... دارد و بدون سبب از ملک او خارج نمی‌شود. پس نتیجه این می‌شود که هر چند که ملکیت موقت داریم ولی بیع موقت باطل است چون در مفهوم بیع ابدیت لحاظ شده است.

## جواب

برای جواب به این اشکال ابتدا باید بررسی کنیم که آیا قید «ابدیت» در مفهوم بیع اخذ شده است یا خیر؟ وقتی توجه می‌کنیم می‌بینیم که هر چند در زمان‌های سابق بیع موقت نداشته‌ایم ولی معنای این مطلب این نیست که بیع حتماً باید ابدی باشد تا بیع نامیده شود بلکه به معنای این است که مصادیق بیع تاکنون ابدی بوده‌اند و تا کنون چنین بوده است که مبیعی که مورد خرید و فروش قرار می‌گرفته است، همیشگی به فروش می‌رسیده است ولی نمی‌توان از این مطلب احراز کرد که در قوام مفهوم بیع، ابدیت اخذ شده است.

پس این اشکال فقط طبق این مبنا وارد است که احراز شده باشد که قوام بیع به ابدیت است و هر چند ملکیت موقت داریم ولی بیع نقل و انتقال دائمی می‌باشد، فلذا تملیک موقت، بیع نمی‌باشد، که در این صورت دیگر فرقی ندارد که مبیع ما عین باشد یا حق و یا اینکه معامله به صورت تملیک باشد یا صرف نقل و انتقال، بلکه تنها یک نوع خاصی از نقل و انتقالات را «بیع» می‌گویند.

فلذا برای جواب باید بررسی شود که نزد عقلاء متبادر از بیع - خرید و فروش - چیست؟ زیرا که در متن قرارداد سخن از **فروش** حق خرید و یا **فروش** حق فروش می‌باشد، پس ما به دنبال این هستیم که آیا به این نوع از معامله همانطور که در متن خود قرارداد اشاره شده است، خرید و فروش (بیع) اطلاق می‌شود یا خیر؟ زیرا که ما تابع مصوبات هستیم و فعلاً درصدد بررسی مشروعیت آن‌ها می‌باشیم نه اینکه بخواهیم راه کارهای شرعی مثل مصالحه و... برای این نوع از قرارداد ارائه دهیم و موضوع آن‌چه در مصوبه ذیل قرارداد اختیار معامله آمده است، خرید و فروش (بیع) می‌باشد، پس اشکال این می‌شود که چون دو طرف بیع، قصد خرید و فروش دارند، آیا این قصد محقق می‌شود یا خیر؟ که با توجه به اینکه بیع موقت نداریم مستشکل می‌گوید که وقتی که این جا بیع واقع نشده است، فلذا مشمول ادله‌ای همچون **احلّ الله البیع** نیز قرار نمی‌گیرد، پس از یک طرف بیع محقق نشده است و از طرفی قصد معامله دیگری هم نداشتند - بلکه فقط قصد بیع داشتند - پس هیچ معامله و عقدی صورت نگرفته است فلذا مشمول «اوفوا بالعقود» نیز نمی‌گردد و نقل و انتقالی صورت نمی‌گیرد که «تجارت» محسوب شود فلذا مشمول «تجارة عن تراض» نیز نمی‌شود.

پس خلاصه این بررسی این است که باید به متبادر نزد عرف از «خرید و فروش» مراجعه کنیم تا ببینیم آن‌ها این قید ابدیت را لحاظ می‌کنند یا خیر؛ و سپس اگر نتیجه گرفته شد که آنچه متبادر نزد عرف از بیع است، نسبت به بیع موقت صحت سلب دارد به این صورت که تملیک و واگذاری موقت را بیع نمی‌دانند، در این صورت، بیع موقت، عرفاً بیع نخواهد بود.

البته اگر کسی ادعا کند که در صدر اسلام متبادر از بیع در نزد عرف همان بیع دائمی بوده است ولی باگذشت زمان و استعمالات کثیره، بیع توسعه مفهومی پیدا کرده است و شامل بیع موقت نیز شده است، جواب می‌دهیم که در این صورت باید بررسی کنیم که ادله‌ای همچون **احلّ الله البیع**، فقط ناظر به بیعی می‌باشد که در نزد عرف زمان صدور، بیع دانسته می‌شده است یا اینکه ناظر بر هر چیزی است که در هر زمان به آن اطلاق بیع می‌شود؟ که این مطلب باید بررسی شود.

**نکته اول:** باید در این مباحث دقت شود که محل بحث ما «بیع موقت» می باشد نه بیع «مبیع موقت» و به عبارت دیگر محل بحث ما جایی است که خود بیع موقت باشد نه اینکه مبیع و مملوک موقت باشد، مثلاً در گذشته که آب را می فروخته اند مثال برای مبیع موقت بوده است که مثلاً شخصی یک ساعت آب را می فروخته است، که مبیع در این مثال «یک ساعت آب» است ولی بیع دائمی است یا مثال دیگر فروش حق شفعه (که حق اعمال آن فوری یا مثلاً یک روزه می باشد) یا فروش خیار حیوان - بر فرض که قابل خرید و فروش باشد - در این جا مبیع که خیار حیوان باشد، موقت است زیرا که خیار حیوان سه روز می باشد و با بیع همین مبیع موقت را می فروشد، این موارد محل بحث ما نیست و صحت آن بیع ها اشکالی ندارد زیرا عمر آن مبیع محدود است و این مضر به اصل بیع نیست بلکه محل بحث ما جایی است که خود بیع موقت است همانند عقد نکاح موقت.

**نکته دوم:** همین که دو طرف در قرارداد اختیار معامله، کار خود را بیع بدانند در صدق مفهوم بیع کافی نیست زیرا که ملاک عرف است نه این دو فرد خاص که شاید به لحاظ منافع خودشان معامله ای جدید را اختراع کرده باشند، مثل موردی که در قرارداد آتی دوطرف از اول بنا بر تسویه نقدی داشتند یعنی از یک طرف تعهد به خرید می دهد و از طرف می گوید در نهایت با هم تسویه نقدی می کنیم و با اینکه تناقض گویی کرده است ولی کار خودش را صحیح می پندارد؟! پس ملاک، نظر عرف است نه صرفاً نظر دو طرف قرارداد.

**نتیجه بررسی اشکال دوم:** طبق بعضی از مبانی - قوام بیع به ابدیت است - این اشکال وارد است ولی اگر گفتیم ابدیت جزء مقومات بیع نیست، دیگر این اشکال وارد نخواهد بود.

### اشکال سوم به ادله صحت بیع موقت

سید یزدی پس از طرح اشکال دوم و ادعای اینکه بیع موقت، عرفاً مصداق بیع نمی باشد، از سخن خود تنزل می کنند و می فرمایند که : حتی اگر نتوانیم به صورت جزمی بگوییم که تملیک موقت، بیع نیست حداقل شک می کنیم که آیا این نوع از تملیک و نقل و انتقال که به صورت موقت می باشد، مصداق بیع عرفی می باشد یا خیر؟ و به عبارت دیگر شبهه مفهومی نسبت به مفهوم بیع داریم و شک داریم که مفهوم بیع اختصاص به نقل و انتقال دائمی دارد یا اینکه اعم از نقل و انتقال دائمی و موقت می باشد. و از طرفی تمسک به دلیل در شبهه مفهومی خود آن دلیل، جایز نیست فلذا نمی توان به خود دلیل «احل الله البیع» تمسک کرد و صحت «بیع موقت» را نتیجه بگیریم در حالی که برای ما مشکوک بیع موقت، اصلاً بیع می باشد یا خیر. توضیح تمسک به دلیل در شبهه مفهومی خود دلیل:

دلیلی داریم که می فرماید «لا تکرّم الفاسق» و از طرفی شک داریم که فاسق شامل کسی که مرتکب صغیره هم شده است، می شود یا اینکه تنها شامل مرتکب گناه کبیره می شود، در این صورت اگر می دانستیم که زید فقط مرتکب صغیره شده است، نمی توانیم به دلیل «لا تکرّم الفاسق» تمسک کنیم و نتیجه بگیریم که زید نباید اکرام شود.

فلذا برای صحت قرارداد اختیار معامله که دو طرف قصد بیع کرده اند، نمی توان به اطلاقات ادله ای همچون «احل الله البیع» تمسک کرد زیرا که نسبت به بیع شبهه مفهومی داریم که شامل بیع موقت نیز می شود یا خیر؛ در ضمن نمی توان به عموماًتی مثل «أوفوا بالعقود» نیز تمسک کرد زیرا این عقد اگر بخواهد صحیح باشد، در حصه بیع قرار می گیرد ولی چون شبهه مفهومی نسبت به آن حصه داریم فلذا نسبت به عقد

---

۱. حاشیه المکاسب (للیزدی)؛ ج ۱، ص: ۶۶: الثالث هل يعتبر في حقيقة البيع كون التملك فيه مطلقاً أو لا بل هو أعم منه ومن التملك الموقت ... والأقوي هو الأول لا لعدم معقولية التملك الموقت كما قد يتخيل كيف وهو واقع في الوقف بناء علي كونه تملكاً كما هو الأشهر الأقوي بل لعدم الصدق عرفاً أو الشك فيه وهو كاف في الحكم بعدم كما لا يخفى

بودنش نیز شبهه مفهومی پیدا می‌کنیم و قابل تمسک به این عموماً نمی‌باشد، پس چون قصد دو طرف انشاء بیع است فلذا اگر بیع نباشد عقد هم نخواهد بود و در حال حاضر که بیع بودنش مشکوک است پس عقد بودن آن نیز مشکوک است.

**نتیجه بررسی اشکال سوم:** این اشکال وارد است.

### اشکال چهارم به ادله صحت بیع موقت

اشکالاتی که تا به حال بیان شدند همگی تلاش داشتند که تخصصاً «بیع موقت» از تحت اطلاقات و عموماً باب صحت معاملات، خارج باشند ولی در این اشکال تلاش می‌شود که عموماً باب معاملات را تخصیص بزند و یا اطلاقات باب معاملات را تقييد بزند و «بیع موقت» را از تحت آن ادله خارج کند.

فلذا در این اشکال می‌پذیریم که بیع موقت، نیز بیع است ولی می‌خواهیم اثبات کنیم که این نوع از بیع باطل می‌باشد و ادله را تخصیص یا تقييد بزنیم.

در این اشکال روایتی مطرح می‌شود که در صدد تخصیص یا تقييد سایر ادله می‌باشد:

روایت مربوط به جابر بن عبدالله الانصاری است که نقل می‌کند: *نهی النبی «صلی الله علیه وآله وسلم» عن بیع السنین .*

که این روایت در منابع روایی ما - شیعه - نیست ولی در منابع فقهی ما مطرح شده است مثل کتب علامه حلی در «نهایة الاحکام فی معرفة الأحکام» بلکه این روایت در کتب عامه مثل صحیح مسلم، سنن ابن ماجه، سنن ابی داوود، سنن کبری و اکثر کتب اهل سنت نقل شده است ولی همه این روایات از طریق جابر بن عبدالله نقل می‌شود.

صحیح مسلم (ج ۱۰ و ۹، ص ۱۹۶) دو طریق ذکر کرده است:

۱. *حدَّثنا اسحاق بن منصور عن عبيدالله بن عبدالمجيد عن رباح بن ابي معروف عن عطاء عن جابر بن عبدالله قال: نهى رسول الله*

*«صلی الله علیه وآله وسلم» عن كراء الارض عن بيعها السنین.*

که در این روایت، قید وجود دارد.

۲. *حدَّثنا سعيد بن منصور و ابوبكر بن ابي شيبة و عمرو بن عاقل... قالوا حدَّثنا سفیان بن عيينة عن حميد الاعرج عن سليمان بن عتيق*

*عن جابر بن عبدالله قال: نهى النبی «صلی الله علیه وآله وسلم» عن بیع السنین.*

در سنن ابی داوود ج ۲ کتاب البیوع ص ۲۵۴ نیز به همین بیان آمده است و سند نیز مشابه همین سند می‌باشد (از سفیان به بعد مشترک است).

در سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۷۴۷ کتاب التجارات نیز سندش از سفیان به بعد مانند صحیح مسلم می‌باشد.

در سنن نسائی ج ۷ و ۸ ص ۲۹۴ نیز سندش از سفیان به بعد مانند صحیح مسلم می‌باشد.

که در همه‌ی این منابع، متن حدیث به این صورت است که: *نهی النبی «صلی الله علیه وآله وسلم» عن بیع السنین.*

### دلالت حدیث

سنین به معنای سال‌ها می‌باشد.

۱. جامع الأصول ۱-۴۰۵ به نقل از پاورقی نهایة الاحکام فی معرفة الاحکام.

۲. نهایة الاحکام فی معرفة الأحکام، ج ۲، ص: ۵۲۴ الثانی: روی أنه علیه السلام نهی عن بیع السنین.

علامه حلی و بعضی از اهل عامه این حدیث را این گونه معنا فرموده‌اند که: حضرت نهی فرموده‌اند که چند ساله بفروشید، یعنی حضرت از بیع موقت نهی فرموده‌اند.

علامه مقصود از بیع السنین را به این صورت بیان فرموده است که شخص کالایی را یک ساله خریداری می‌نماید و بعد از یک سال خریدار، کالا را به مالک قبلی برمی‌گرداند و مالک قبلی نیز پول خریدار را پس می‌دهد، پس بیع موقت در نگاه ایشان به معنای مبادله موقت می‌باشد یعنی ملکیت هر دو طرف نسبت به ثمن و مثنی موقت می‌باشد.

عبارت علامه به این صورت می‌باشد: *بعثک هذه سنة علي أنه إذا انقضت السنة فلا بيع بيننا، فأرد أنا الثمن و ترد أنت المبيع.*

اگر مقصود از بیع سنین و بیع موقت، این معنا باشد، این حدیث ناظر به بحث ما نمی‌باشد فلذا از بحث ما خارج می‌باشد و ضرری به بحث ما نمی‌زند، چون در بحث ما وقتی که خریدار حق خرید ثمن را به طرف مقابل می‌دهد، این ثمن برای همیشه برای طرف مقابل می‌باشد و حق خرید هم یک روزه یا ۶ ماهه مثلاً از برای خریدار است و بعد از ۶ ماه نیز تمام می‌شود ولی ثمن برای همیشه در ملک طرف مقابل وارد می‌شود.

ولی می‌توانیم بیع السنین را طوری دیگر تبیین کنیم تا با بحث ما مرتبط بشود و آن را شبیه به اجاره معنا کنیم به این صورت که خریدار کالایی را برای مدت ۲ سال خریداری می‌کند و ثمن آن را به فروشنده می‌دهد و بعد از گذشت ۲ سال که مدت ملکیت خریدار تمام می‌شود، مالک اولیه دوباره مالک کالا می‌شود ولی ثمن به خریدار برگردانده نمی‌شود و ثمن برای همیشه در ملک فروشنده باقی می‌ماند. که اگر مقصود از روایت این نوع از بیع موقت باشد، ناظر به بحث ما می‌شود و از این جهت قرارداد اختیار معامله دچار مشکل می‌شود. به عبارت دیگر:

اگر موضوعاً معنای بیع السنین، همین بیع موقت محل بحث باشد.

و اگر حکماً نیز مقصود از نهی در روایت، ارشاد به بطلان معامله باشد.

می‌توان نتیجه گرفت که بیع موقت محل بحث باطل است.

## جواب

این روایت هم از حیث سند و هم از حیث دلالت محل اشکال می‌باشد.

## اشکال سند روایت

این روایت در کتب علامه و... به صورت مرسل نقل شده است و در کتب عامه نیز، وثاقت راویانش مشخص نیست و عمل مشهور هم مطابق این روایت نمی‌باشد که بخواهیم از این طریق ضعف سند آن را جبران کنیم. مگر این که کسی اطمینان و وثوق به صدور این روایت پیدا کند!!

## اشکال دلالت روایت

هم موضوعاً و هم حکماً دلالت این حدیث محل کلام می‌باشد.

در موضوع روایت و مقصود از بیع السنین ۶ احتمال وجود دارد:

(۱) مقصود بیع موقت محل بحث است که بعد از گذشت مدت، تنها مبیع به مالک اولیه بازگردد.

۱. نهاية الأحكام في معرفة الأحكام، ج ۲، ص: ۵۲۴ الثانی: روی أنه علیه السلام نهی عن بیع السنین، و هو أن يقول: بعثک هذه سنة علي أنه إذا انقضت السنة فلا بيع بيننا، فأرد أنا الثمن و ترد أنت المبيع. أما لو باعه و شرط الخيار إلي سنة بشرط رد الثمن، جاز.

(۲) مقصود معنایی است که علامه حلی بیان فرمودند که بعد از گذشت مدت هم ثمن و هم مئمن به مالک‌های سابق‌شان برگردد.

(۳) که این احتمال را بعضی از محققین از عامه و غیرعامه بیان کرده‌اند: اصلاً این روایت ربطی به بیع موقت ندارد بلکه این روایت مربوط می‌باشد به بیع ثمره‌ی روی درخت به مدت چندین سال به این صورت که مثلاً خرما‌ی سه سال درختی را به شخصی بفروشند و شاهد این احتمال این مطلب می‌باشد که در بعضی منابع مثل سنن کبری روایت به این صورت نقل شده است که: نهی النبى «صلى الله عليه وآله وسلم» عن بيع الثمرة سنيناً.

دلیل این گروه برای این معنای خلاف ظاهر این می‌باشد که می‌فرمایند در زمان رسول الله «صلى الله عليه وآله وسلم» خرما‌ی روی درخت را به صورت چند ساله مثلاً سه ساله می‌فروختند ولی پس از بیع، در سال اول و دوم و یا حتی سال آخر، درخت خرما نمی‌داد و سپس دو طرف با هم درگیر می‌شدند و با بیع اعتراض می‌کرد که من خرما‌ی بی دست نیاورده‌ام پس پول من را پس بده، سپس دعوای خود را نزد رسول خدا «صلى الله عليه وآله وسلم» می‌آوردند، در اینجا رسول خدا «صلى الله عليه وآله وسلم» از این نوع بیع، نهی فرمودند و فرمودند که خرما‌ها و سایر ثمره‌های خود را چند ساله بفروشید بلکه در همان سال وقتی که شکوفه زد و گل کرد، ثمره‌ها را بفروشید نه اینکه ثمراتی که هنوز موجود نشده است را بخواهید بفروشید تا سپس دعوایتان بشود.

شاهدی هم در منابع روایی ما برای این معنا وجود دارد و آن این است که در وسایل الشیعه آمده است که:

و عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ رَبِيعٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ لِي نَخْلًا بِالْبَصْرَةِ - فَأَبِيعُهُ وَ أُسْمِي الثَّمَنَ وَ أُسْتَشْنِي الْكُرْمَ مِنَ الثَّمَرِ أَوْ أَكْثَرَ أَوْ الْعَدَدَ مِنَ النَّخْلِ فَقَالَ لَا بَأْسَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ بَيْعَ السَّنَتَيْنِ قَالَ لَا بَأْسَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ ذَا عِنْدَنَا عَظِيمٌ قَالَ أَمَّا إِنَّكَ إِنْ قُلْتَ ذَاكَ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَحَلَّ ذَلِكَ فَتَطَالَمُوا - فَقَالَ ع لَا تُبَاعُ الثَّمَرَةُ حَتَّى يَبْدُوَ صَاحِبُهَا.

۳

که سند روایت نیز خوب می‌باشد و مضمون آن این است که: نخل‌هایی در بصره دارم که آن‌ها را این‌گونه فروختم که ثمن را که مشخص کردم مقداری از خرما‌ها یا نخل‌ها را برای خودم استثناء کردم و آن‌ها فروختم، آیا این کار صحیح است؟ حضرت می‌فرمایند که اشکالی ندارد.

سپس می‌پرسد که ثمره دو سال را می‌فروشم، حضرت باز می‌فرمایند که اشکالی ندارد.

سائل می‌گوید که این کار که ثمره دو سال را بفروشیم در بصره، چیز عظیمی است و با این نوع معامله مشکل دارند - احتمالاً نهی پیامبر را شنیده بودند فلذا از این نوع بیع احتراز دارند - .

حضرت می‌فرمایند که: حال که این‌طور گفتمی من برای شما توضیح می‌دهم که پیامبر خدا «صلى الله عليه وآله وسلم» ابتدا این نوع بیع را حلال کرده بودند ولی مردم با هم درگیر شدند و بین‌شان دعوا در گرفت - به بیانی که گذشت - سپس حضرت فرمودند که ثمره را قبل از آشکار شدن گل و میوه‌هایش بفروشید و به عبارت دیگر فقط میوه‌های همان سال را بفروشید، پس اصل این بیع حرام نیست بلکه پیامبر «صلى الله عليه وآله وسلم» برای اینکه از دعوای مردم جلوگیری بفرمایند چنین فرموده بودند فلذا نهی پیامبر «صلى الله عليه وآله وسلم» حکومتی می‌شود.

پس طبق این روایت مقصود از بیع السنین، بیع ثمره به صورت چند ساله می‌باشد.

که البته این شاهد را به این صورت جواب داده‌اند که در بعضی روایات «كراء الارض و بيعها» نیز آمده است پس چون در روایت

۱ (۴) - الکافی ۵ - ۱۷۵ - ۴.

۲ (۵) - فی التهذیب فتظلموا (هامش المخطوط).

۳. وسا ئل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۲۱۱.

دیگر بیع الارضین نیز آمده است فلذا مقصود بیع الثمره نمی باشد فلذا نمی توان روایت را به این معنای خلاف ظاهر (بیع الثمره سنیناً) حمل کرد.

البته اگر این احتمال صحیح باشد، دیگر این روایت ضربه‌ای به بحث ما - بیع موقت - نمی زند.

(۴) که این احتمال را بعضی از عامه مطرح کرده‌اند: مراد از بیع السنین، بیع سلف بدون ذکر اجل معلوم می باشد، مثلاً کالایی را بفروشد و بگوید که آن را تا چند سال آینده مثلاً ۲ سال دیگر تحویل می دهد و زمان مشخصی را تعیین نکند. این احتمال خلاف ظاهر می باشد.

(۵) مراد از بیع سنین، بیع نسیه‌ای است که مدت تحویل ثمن چندین سال بعد باشد. مؤید این احتمال، روایتی است که در وسایل الشیعه آمده است:

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع إِنِّي أُرِيدُ الْخُرُوجَ إِلَى بَعْضِ الْجِبَالِ فَقَالَ مَا لِلنَّاسِ بُدٌّ مِنْ أَنْ يَضْطَرُّوا سَنَتَهُمْ هَذِهِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا إِذَا بَعْنَاهُمْ بِنَسِيئَةٍ كَانَ أَكْثَرَ لِلرِّيحِ قَالَ فَبِعْتَهُمْ بِتَأْخِيرِ سَنَةٍ قُلْتُ بِتَأْخِيرِ سَنَتَيْنِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ بِتَأْخِيرِ ثَلَاثٍ قَالَ لَا.

به امام رضا «علیه السلام» عرض می کند که می خواهد به بعضی مناطق کوهستانی مثل کرمانشاه و کردستان و... برود که از عراق برای خرید و فروش به آن مناطق می روند، حضرت فرمودند که امسال که وضعیت معیشتی خوب نیست، اشکالی ندارد به این سفر بروید و روزی کسب کنید.

سپس سوال می پرسد که: اگر ما کالایی را در آن جا نسیه بفروشیم، بیشتر سود می کنیم.

حضرت می فرمایند که: اشکالی ندارد نسیه یک ساله بفروشید.

سپس سوال می پرسد که: اگر دو ساله باشد بیشتر سود می دهد؟

حضرت می فرمایند که: اشکالی ندارد.

سپس سوال می پرسد که: آیا امکان دارد سه ساله نسیه بفروشیم؟

حضرت می فرمایند که: نباید این کار را کنید.

پس در روایت بیع السنین هم که اطلاق دارد، مقصود این است که چندساله نسیه یا سلف نفروشد.

(۶) مقصود از السنین در روایت همان چیزی است که در سوره اعراف بیان شده است: وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ و مقصود از آن «سال‌های قحطی» است و مقصود از «بیع» نیز شود است همان طور که در آیه شریفه آمده است: قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا كَفَتْنَا بِيَعٍ وَ رَبَا مِثْلَ هُم هَسْتُنْدُ وَ هَر دُو زِيَادِي وَ سُوْدُ مِي بَاشُنْدُ و لی خدا می فرماید که

۱ (۲) - الکافی ۵-۲۰۷-۱، و آورد نحوه عن قرب الإسناد فی الحدیث ۱۱ من الباب ۶ من أبواب مقدمات التجارة.

۲ (۳) - فی نسخه الجبل (هامش المخطوط).

۳. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۵.

۴. الأعراف: ۱۳۰

۵. مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۴۲۹: وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ: [الأعراف / ۱۳۰]، فعبارة عن الجذب، و أكثر ما تستعمل السَّنةُ فی الحول الذی فیهِ الجذب، یقال: أُسَّتْ القومُ: أصابتهم السَّنةُ (ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۷: وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ - ۱۳۰/اعراف: که در آیه اخیر واژه - سنین - عبارت از خشکسالی و قحطی است و بیشتر کاربرد واژه - سَنة - در سالی است که در آن خشکسالی و قحطی باشد نه هر سالی. می گویند: أُسَّتْ القومُ: یعنی قحطی زده شدند.)

۶. البقرة: ۲۷۵

سود در بیع را حلال کردم و سود در ربا را حرام کردم، فلذا در روایت پیامبر «صلی الله علیه وآله وسلم» از سود بردن در سال‌های قحطی نهی فرموده‌اند.

پس با وجود این احتمالات متعدد در معنای این روایت، چطور می‌توانیم بگوییم که این روایت تنها ناظر به بحث بیع موقت است، پس حداقل این است که روایت مجمل می‌شود.

از حیث حکم مطرح شده در روایت، «نهی» در روایت ذکر شده است، که خود چندین احتمال دارد:

✓ نهی ارشادی است: دلالت بر بطلان این معامله دارد.

✓ نهی تکلیفی الزامی است: دلالت بر حرمت این معامله دارد.

✓ نهی تکلیفی تنزیهی است: دلالت بر کراهت این معامله دارد.

که در صورت تکلیفی بودن نهی، تلازمی با بطلان ندارد.

و چون در ارشادیت، ظهور ندارد نمی‌توان روایت را دلیل بر بطلان این نوع از معامله قرار داد.

پس از حیث دلالت حکمی نیز، این روایت مخدوش می‌باشد.

**نتیجه بررسی اشکال چهارم:** روایت مورد بحث سنداً و دلالتاً مخدوش است فلذا این اشکال وارد نمی‌باشد.

**نتیجه بررسی کبرای اشکال چهارم بر ادله صحت قرارداد اختیار معامله:** تنها نکته‌ای که در بیع موقت بایستی بررسی شود این است که:

✓ اگر بیع موقت عرفی و عقلانی است، مشمول اطلاقات و عمومات صحت معاملات می‌شود.

✓ واگر بیع عقلانی و عرفی نیست فلذا مشمول عمومات و اطلاقات صحت معاملات نمی‌شود.

پس تنها اشکالی که به بیع موقت وارد است، اشکال سوم است.

و به این دلیل نمی‌توان حکم به صحت بیع موقت نمود.

پس تا اینجا کبرای «اشکال چهارم بر ادله صحت قرارداد اختیار معامله» صحیح بوده است و باید به بررسی صغروی این اشکال پردازیم.